



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذِ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذِ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا الْإِبْلَاجُ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)﴾

تحصیل حاصل نبودن انداز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به مردان الهی

بعد از اینکه فرمود کتاب الهی گرچه برای هدایت همه مردم است ولی گروه خاصی از آن استفاده می کنند نظیر جمع

بین دو آیه ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ و ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ این جا هم فرمود انداز تو درباره کسانی اثر می گذارد که دین را

پذیرفته باشند. این از سنخ تحصیل حاصل و مانند آن نیست کسی که فطرت سالم دارد و اهل تحاشی و استکبار نیست

این شخص حق پذیر است. دعوت انبیای الهی در او اثر چند می گذارد: یکی حفظ موجود، دیگری طلب مفقود؛ یعنی

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

آنچه دارد حفظ می‌کند و آنچه ندارد به سراغ آن می‌رود و تحصیل می‌کند؛ لذا نه حفظ موجود، تحصیل حاصل است؛ چون تحصیل موجود نیست حفظ موجود است ابقای موجود است ابقا غیر از اصل حدوث است و در جای خود هم ساکن نیست؛ بلکه متحرک و پویاست که ﴿إِذَا ثَلِثْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۱ پس حفظ موجود غیر از تحصیل حاصل است، طلب مفقود غیر از تحصیل حاصل است این دو اثر برای مردان الهی هست.

رفع نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از پذیرفتن انذار و امر به دعوت با هجر جمیل
اما کسانی که بالصراحه می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۲ ذات اقدس الهی هم به انبیای خود می‌فرماید حرف آنها این است؛ لذا ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ این معنایش اعراض نیست تسلی خاطر آن پیامبر است که نگران نباش حرف وحی را گروه خاصی می‌پذیرند کسانی که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۴ هستند این را نمی‌پذیرند تو نگران نباش؛ اما تا آخرین لحظه هم من آیه نازل می‌کنم هم تو اینها را دعوت کن. اگر گفته شد ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾^۵ یا گفته شد ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ معنایش این نیست که آنها را رها کن معنایش این است که ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾^۶ هجر جمیل یعنی استدلال بکن، تبلیغ بکن، دعوت بکن ولی وقتی که نپذیرفتند نگران نباش. پس تا آخرین لحظه، آیات الهی برای همه می‌آید، تا آخرین لحظه، انبیا موظف‌اند ابلاغ کنند، تا آخرین لحظه آنها هم مکلف‌اند ولی بعضی‌ها قبول، بعضی‌ها نکول؛ معنایش این نیست که آنها را رها کن و معنایش نسبت به افراد مؤمن هم تحصیل حاصل نیست.

۱. سوره انفال، آیه ۲.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۳. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.

۴. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲.

۵. سوره یس، آیه ۱۱.

۶. سوره مزمل، آیه ۱۰.

فرمود در بین انبیا از آدم تا وجود مبارك عیسی قصص همه را که نقل می‌کند فرمود اینها قصص انبیایی است که تو باید راه اینها را بروی، در بین اینها فقط يك نفر مثل یونس بود مبادا مثل یونس انجام بدهی ﴿وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾^۱ ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى﴾^۲ ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾^۴ یا مثل مریم باش و پسر مریم یا مثل یحیی و موسی و ابراهیم باش؛ اما مبادا مثل یونس باشی ﴿وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ قهر کردن، فاصله گرفتن، جدا شدن از جامعه این روا نیست اگر نپذیرفتند، نپذیرفتند تو نگران نباش. هجر جمیل معنایش همین است اگر قهر بکنی مثل یونس می‌شوی ما گفتیم: ﴿وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ بنابراین نگران نباش، بعضی‌ها این چنین می‌باشند.

حقیقت بودن معنای آیه در تبدیل رذایل اخلاقی به اغلال

مطلب دیگر اینکه بنا بر اینکه الفاظ برای مفاهیم عام یا به تعبیر دیگر ارواح معانی وضع شده باشد آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ إِيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۵ یا آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾^۶ الفاظ اگر برای معانی عامه یا ارواح معانی وضع شده باشد چه اینکه این چنین است لازم نیست غل آهنی باشد همان خوی استکباری، همان ﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ و مانند آن، این سدّی است اینها گذشته را نمی‌بینند، آینده را نمی‌بینند يك انسان خودمدار همین است. گرچه در قیامت به این صورت در می‌آیند که ﴿حُذُوهُ﴾

۱. سوره قلم، آیه ۴۸.

۲. سوره مریم، آیه ۵۱.

۳. سوره مریم، آیه ۴۱.

۴. سوره مریم، آیه ۱۶.

۵. سوره یس، آیه ۹.

۶. سوره یس، آیه ۸.

فَعَلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ^۱ اما در دنیا همین رذایل اخلاقی می‌تواند غُل باشد، اگر در بخشی از آیات قرآن کریم دارد ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲ بعضی از دل‌ها واقعاً قفل است حرف در آنها اثر نمی‌کند این حقیقت است مجاز نیست. اگر گفتیم قفل فقط همین فلز مادی است، بلکه اطلاق قفل بر غفلت درونی مجاز خواهد بود؛ اما اگر لفظ برای روح معنا وضع شد مجاز نیست فرمود واقعاً قلب يك عده قفل است حرف در آنها اثر نمی‌کند ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ یا ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳ يك وقت انسان دستش با خاك و امثال خاك آلوده است رین می‌گیرد، غبار می‌گیرد، چرك می‌گیرد يك وقت گناه، قلب را آلوده می‌کند، چركین می‌کند فرمود رین یعنی چرك ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ این چنین نیست که اگر رین را بر گناه اطلاق کردند مجاز باشد.

مأموریت انبیا در برداشتن آداب و عادات باطل از انسان

عمده این است که این تعبیّرات، تعبیّرات حقیقی است در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که انبیا آمدند تا دست و پای مردم را باز کنند مخصوصاً وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)؛ آیه ۱۵۷ سوره مبارکه «اعراف» این بود ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ آن قوانین و آداب و عادات باطل دست و پاگیر، این غُل روی گردن اینهاست انبیا آمدند این را بردارند.

۱. سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره محمد، آیه ۲۴.

۳. سوره مطففین، آیه ۱۴.

پیام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تلاش او در زدودن آداب و عادات باطل

الآن حرف وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که ما با حیوانات فرق داریم ما با نباتات فرق داریم ما با اقوام دیگر فرق داریم. نباتات بالأخره تلقیح در آنها هست، نر و ماده‌ای دارند حیوانات نر و ماده‌ای دارند این نر و ماده با هم جمع می‌شود ما نیامدیم که مذکر و مؤنث را با هم جمع کنیم ما انبیا یک چیز تازه‌ای آوردیم و آن نکاح است نکاح غیر از اجتماع مذکر و مؤنث است غیر از اجتماع نر و ماده است «النکاح سنتی»^۱ و اگر کسی نکاح بکند «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۲ ما این را آوردیم ما اجتماع مذکر و مؤنث را نیاوردیم این مهریه زیاد، این جهیزیه زیاد، این تجمل پرستی، این مشکلات این اغلال دست و پاگیر است این است که سن ازدواج را می‌برد بالا و ده‌ها مفاسد می‌آورد فرمود: انبیا مخصوصاً وجود مبارك پیغمبر آمدند که این اغلال دست و پاگیر را از دست و پای جامعه باز کند. فرمود: «النکاح سنتی» اجتماع مذکر و مؤنث یا نر و ماده در حیوانات هم هست، در کفار هم هست ما این را نیاوردیم «النکاح سنتی»، «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ» این اجتماع کجا و آن نکاح کجا! غرض این است که اگر اغلال گفته شد، زنجیر گفته شد اینها مصادیق فراوانی دارد اگر گفته شد ﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ دل در اثر غفلت بسته است قفل است اینها حقیقت است مجاز نیست. آن‌گاه آیه سوره مبارکه «یس» هم همین خواهد بود معنای حقیقی خودش را دارد اما در عین حال که فرمود اینها دست و پایشان بسته است تا آخرین لحظه آیات نازل می‌کند فرمود به گوش اینها برسان.

۱. جامع الأخبار، ص ۱۰۱.

۲. الامالی (طوسی)، ص ۵۱۸.

انذار بودن تمثیل به «اصحاب قریه» برای مقابله‌کنندگان با انبیا

اینکه در همین آیه محلّ بحث می‌فرماید: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾^۱ این برای کیست؟ درست است که شامل حال مؤمنین می‌شود؛ اما مؤمنینی که در راه هستند زودتر از دیگران این را می‌پذیرند اما قسمت مهم آیه تهدید، تخویف و انذار است فرمود به اینهایی که دست و پایشان بسته است به آنها بگو قبل از شما عده‌ای بودند با انبیا در افتادند ویران شدند شما این کار را نکنید.

اقسام تمثیل در قرآن

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا﴾ تمثیل در قرآن چند قسم است يك قسم فقط صبغه تشبیهی دارد نظیر آنچه در سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾^۲ همچنین ﴿مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ﴾^۳ این تشبیه معقول به محسوس است. يك وقت است مَثَل يك حقیقت واقع‌شده‌ای است منتها می‌خواهد بفرماید این نمونه‌ای از يك اصل کلی است، فردی از يك ماهیّت است، مصداقی از يك مفهوم است، نمونه‌ای از يك جریان کلی است فرمود: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ﴾^۴ و همچنین ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ﴾^۵ و کذا و کذا؛ یعنی اینها کردند، نمونه‌اند خدا اینها را نمونه قرار داد اینها يك چیز واقع‌شده‌ای است؛ نظیر شجره طیبه‌ای که ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۶ نیست که تمثیل باشد و تشبیه باشد.

۱. سوره یس، آیه ۱۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

۴. سوره تحریم، آیه ۱۰.

۵. سوره تحریم، آیه ۱۱.

۶. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

تمثیل به «اصحاب قریه» نمونه‌ای از تقابل با انبیا و نابودی آنان

در جریان ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا﴾ از سنخ ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُّوحٍ وَامْرَأَةٌ لُّوطٍ﴾ است یعنی چیز واقع شده است قصه‌ای است واقع شده؛ منتها منحصر آنها نیست کفار عصر شما را هم شامل می‌شود همین‌هایی که ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ به اینها بگو که عده‌ای هم مثل شما بودند و به سرنوشت تلخ مبتلا شدند مؤمنین البته این را قبول دارند ولی نیازی به این‌طور اندازهای تهدید حاد نیست آنها راه‌افتاده‌اند. در حقیقت اینکه فرمود آنها را رها کن همان هجر جمیل است.

عهد ذهنی بودن ماجرای «اصحاب قریه»

﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا﴾ آن مثل چیست؟ اصحاب قریه است. این قریه، عهد ذهنی و ذکری برای آنها دارد جنس نیست که گفتند انطاکیه بود و مشخص است چه قریه‌ای است.

بررسی نماینده خدا یا حضرت عیسی (علیه السلام) بودن مرسلین

فرستاده‌هایی آمدند این ﴿الْمُرْسَلُونَ﴾ معلوم نیست که چه کسی اینها را فرستاد اما ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا﴾ ذات اقدس الهی به خود اسناد می‌دهد اگر هم ثابت شده باشد که پیامبر او مثل حضرت عیسی (سلام الله علیه) برای مردم انطاکیه فرستاده شده باشد این صادق است برای اینکه این چنین نیست که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾^۱ مخصوص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد وجود مبارک عیسی هم ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ موسی هم ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ چون پیغمبر که معصوم است فقط حرف خدا را نقل می‌کند دیگر ممکن نیست که حرف خودش را نقل بکند منتها حالا عصمت، نبوت، رسالت درجاتی دارد. هیچ پیامبری از نزد خودش سخن نمی‌گوید ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ چه پیغمبر ما و چه پیغمبران گذشته (علیهم السلام) اگر هم کسانی را فرستادند آنها هم «عن الله» بود.

آوردن معجزه نظیر معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) دال بر نمایندگی مرسلین از او

معجزه‌ای هم که در این قسمت‌های تفسیری نقل می‌کنند نشان می‌دهد که فرستاده‌های حضرت عیسی هستند؛ چون آنها که با دست خالی نمی‌روند با معجزه می‌روند هرگز افرادی هم که قبول دارند انسان می‌تواند رسول خدا باشد حرف کسی را بی‌معجزه قبول نمی‌کند. يك وقت انسان خودش کارشناس است، مثل حضرت امیر (سلام الله علیه) که وجود مبارك حضرت امیر از پیغمبر معجزه نخواست همین که حضرت از کوه حرا پایین آمد گفت «لا اله الا الله» گفت «سمعاً و طاعاً». معجزه برای کسی است که کارشناس نباشد نداند که این حرف از چه سنخی است وقتی کسی خودش کارشناس باشد می‌داند این حرف، حرف حکیم نیست حرف فقیه نیست حرف فیلسوف نیست حرف يك عالم نیست حرف نابغه نیست يك حرف آسمانی است. هرگز وجود مبارك حضرت امیر از وجود مبارك پیغمبر (علیهما الصلاة و علیهما السلام) معجزه نخواست که تو به چه دلیل پیامبر هستی دیگران معجزه می‌خواستند. مگر اینکه خودشان کارشناس باشند که بدانند این دهن، دهن الهی است اما افراد دیگر معجزه می‌خواهند لذا در قسمت‌های تفسیری معمولاً ملاحظه فرمودید که اینها ابرای اکمه و ابرص کردند، احیای میّت کردند و اعما را شفا دادند همان کارهایی که وجود مبارك عیسی (سلام الله علیه) می‌کرد. ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ يك پیامبر سومی فرستاد اینها را تقویت کند.

ادعای رسالت از طرف مرسلین و ردّ آنان توسط «اصحاب قریه»

آنها چندتا حرف زدند گفتند: ﴿إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾ ما رسالت مطلق نداریم جزء انبیای اولوالعزم نیستیم که الی الناس مبعوث باشیم اینها انبیای مقطعی و موضعی بودند ما به طرف شما رسالت پیدا کردیم آنها اصل رسالت را نمی‌پذیرفتند می‌گفتند بشر نمی‌تواند از طرف خدا پیام بیاورد ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ﴾ و چون بشری مثل ما هستید و «حُكُمَ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ فِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ» بنابراین شما پیامبر نیستید برای اینکه ما هم پیامبر نیستیم؛ اما دیگر

نمی‌دانند که این قائل در بدن غیر از قائل در روح است بدن پیغمبر نمی‌شود روح، پیغمبری را ادراک می‌کند اینها خیال کردند که قائل بدنی حکم قائل مطلق را دارد؛ لذا گفتند: ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾، يك؛ و هیچ بشری هم پیامبر نمی‌شود این کبرا؛ پس شما پیامبر نمی‌شوید این نتیجه ﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾. اصل اینکه بشر محال است پیامبر بشود در سوره مبارکه «انعام» گذشت فرمود اینها می‌گویند: ﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾ قهراً ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ به صورت حصر که - معاذ الله - حرف شما جز دروغ چیز دیگر نیست چون این امر بین الغی برایشان ثابت شده است که بشر فرستاده خدا نمی‌شود.

مقصود از ﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ﴾ و شروع به احتجاج بودن آن

این بزرگواریها که ﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ﴾ خدا می‌داند؛ این سوگندی است، يك و احتجاج است، دو؛ خدا می‌داند این خدا می‌داند در صحنه احتجاج چه ارزشی دارد؟ آنها می‌گویند خدا نمی‌داند؛ ولی در بخش پایانی سوره مبارکه «رعد» آنجا ملاحظه فرمودید که این خدا می‌داند، اقامه برهان است نه پیشنهاد کفایت مذاکرات. يك وقت کسی دستش خالی است می‌گوید خدا که می‌داند؛ یعنی قیامت وضعش روشن می‌شود یعنی فعلاً ما حرفی نداریم؛ اما انبیا حرفشان این نیست که فقط خدا می‌داند حالا خدا می‌داند آنها می‌گویند نه، خدا نمی‌داند، شما نیستید اینکه احتجاج نشد ولی در آیه ۴۳ سوره مبارکه «رعد» این احتجاج گذشت ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا﴾ کفار به پیامبرشان می‌گفتند تو پیامبر نیستی ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ من پیامبرم دلیل دارم من از طرف خدا آمدم به چه دلیل؟ برای اینکه امضای او دست من است، نامه او دست من است می‌گویید نامه او نیست مثل آن بیاورید این احتجاج است نه پیشنهاد کفایت مذاکرات.

پرسش: بینه که مورد قبول خصم نیست؟

پاسخ: چرا، معجزه معنایش همین است معجزه معنایش این است که هیچ احدی مثل این نمی تواند بیاورد الآن از اول تا خاتم، از صدر پیدایش بشریت تا انقراض عالم هیچ کسی کار هیچ پیغمبری را نمی تواند بکند.

پرسش: این ﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ﴾ که جزء احتجاج نیست.

پاسخ: ﴿يَعْلَمُ﴾ خدا می داند یعنی برای من بیّنه اقامه کرده شما هر چه خواستید ما برای شما انجام دادیم گفتید مریض ابرص را نجات بدهید ما دادیم، گفتید اکمح را نجات بدهید ما دادیم، گفتید کور مادرزاد را نجات بدهید ما دادیم، گفتید مرده را زنده کنید ما کردیم اینکه در کتاب های تفسیری آمده سرش همین است. غرض این است که اگر آنها بگویند خدا می داند آنها می گویند نمی داند این نظیر آیه سوره مبارکه «رعد» آیه ۴۳ باید باشد آنها گفتند: ﴿لَسْتَ مُرْسَلًا﴾ اینها می گویند ما مرسلیم چرا؟ ما از طرف خدا آمدیم به چه دلیل؟ برای اینکه خدا گواهی داده، نامه او دست ماست می گویند نامه او نیست مثل آن بیاورید این احتجاج است، نه اینکه خدا می داند آنها می گویند خدا نمی داند این چه احتجاجی است.

تأمین ارکان سه گانه مأموریت توسط مرسلین

در غالب این کتاب های تفسیری ملاحظه فرمودید آنها چند چیز از این مرسلین خواستند آنها هم همه را انجام دادند. يك گروه ناشناسی که وارد يك قریه انطاکیه بشود بگویند ما پیغمبریم مردم قبول نمی کنند نام مبارك عیسی را شنیدند که او ﴿وَأُتِرِئُ الْكُفَّةَ وَالْأَبْرَصَ﴾ اینها هم همان کار را کردند ﴿وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ اینها هم همان کار را کردند، چند چیز خواستند آنها هم انجام دادند مع ذلك نپذیرفتند. بنابراین خدا می داند برهانی است که اینها اقامه کردند؛ نظیر اینکه خدا شهادت می دهد وگرنه احتجاج، تام نیست. در این قسمت فرمود اینها گفتند: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ﴾ و

هنوز دعوا تمام نشد، مناظره تمام نشد ﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾ ما بنا شد معجزه بیاوریم آوردیم، دعوت کنیم کردیم، استدلال بکنیم کردیم ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

اتهام «اصحاب قریه» به نحس بودن مرسلین و پاسخ آنان

آنها گفتند شما نحس هستید. انبیا آمدند گفتند بله، نحس حق است اما نه زمان نحس است نه زمین نحس است آن مترمّن است که نحس است آن متمکن است که نحس است بعد آن زمان و زمین را هم منشأ نحس و سعد می‌کنند و گرنه ظرف چه نحوستی دارد. زمان، ظرف حادثه است مکان، ظرف حادثه است اگر آن مترمّن، نحس بود آن زمان را نحس می‌کند، آن متمکن نحس بود آن مکان را نحس می‌کند و اگر در عالم دیگر هم در مخزن الهی هم زمان و مکان وجود داشته باشند باز به تبع آن، مظروف‌های خود نحس و سعد هستند - در بحث قبل هم ملاحظه فرمودید - همان روزی که ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾^۲ است برای پیغمبر و مؤمنین روز سعد بود که پیروز شدند این چنین نیست که يك روز ذاتاً نحس باشد این روایت تحف العقول هم قبلاً در بحث‌های وجود مبارك حضرت هادی خوانده شد که حضرت به یکی از اصحاب می‌فرماید تو آخر نزد ما می‌آیی تو شاگرد ما هستی چرا این حرف را می‌زنی امروز روز نحس است یعنی چه؟! تو گناه خودت را بر گردن زمان می‌گذاری.^۳

امکان نحس شدن ظرف به اعتبار نحس بودن مظروف

پرسش: اینکه در ماه صفر روایات رسیده که بعضی ایام نحس است.

پاسخ: همان به مناسبت مظروف است يك حادثه تلخی پیش آمد آن حادثه، آن زمان را آلوده کرد آن مکان را آلوده کرد و گرنه خود این ظرف زمان یا ظرف مکان ذاتاً نحس باشند این چنین نیست ذاتاً شب قدر، رحمت باشد

۲. سوره قمر، آیه ۱۹.

۳. تحف العقول، ص ۴۸۲.

نیست این نزول قرآن است که آن را رحمت کرده با اینکه تلخ‌ترین حادثه در شب بیست و یکم و شب نوزدهم اتفاق افتاد اما نزول قرآن این شب‌ها را شب‌های قدر کرده آن حادثه نتوانست این عظمت نزول قرآن را تحت الشعاع قرار بدهد. غرض این است که نحس می‌شود بله یقیناً نحس است بعضی روزها بد است بعضی روزها خوب است؛ اما مظروف است که این ظرف را بد کرده اینها هم فرمودند بله نحس است اما نحس خود شما هستید. حق، صدق، خیر، حسن، برکت و مانند آن سعد است. باطل، کذب، شرّ و قبیح، نحس است کار شماست، شما گرفتار اینها هستید خودتان نحس هستید خودتان مشئوم هستید این شئامت در خود شماست ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾ حالا ما را تهدید می‌کنید به رجم یا عذاب الیم اینها یعنی چه؟! ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾ اگر متذکر باشید ما حرف خوب آوردیم دعوت کردیم، بینة هم اقامه کردیم، قبول و نکول به عهده شماست.

توجیه لزوم صدقه با توجه به نحوست سفر به مظروف آن

پرسش: اگر نحوست سفر به جهت مظروف آن باشد دیگر نباید بگویند صدقه بدهید.

پاسخ: بله، چون ذاتی که نیست طبق حادثه است مظروف است «سیروا علی اسم الله»^۴ حتی درباره قمر در عقرب و امثال ذلك این روایات در جریان مسافرت هست فرمود درست است که فلان روز گفتند قمر در عقرب است اما «سیروا علی اسم الله» می‌توانید با توکل، با صدقه، با عنایت‌های دیگر حتی در روزهای قمر در عقرب سفر بکنید. البته قمر در عقرب و مانند آن، حوادثی که در عالم پیش می‌آید در نهج البلاغه این استدلال هست که یکی از این منجّمان آمده به حضور حضرت، گفت امروز اگر شما بروید شکست می‌خوری برای اینکه امروز روز نحس است فرمود: آن طرف مقابل من هم امروز می‌آید بیرون چطور برای او نحس نیست برای من نحس است چطور او پیروز می‌شود؟! این استدلال حضرت است در نهج البلاغه به کسی که گفت امروز نرو شکست می‌خوری. حالا يك وقت

۴. نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

يك سلسله حوادث مربوط به خود شخص است آن مطلب ديگر است وگرنه حضرت استدلال كرد فرمود شما كه مي گوييد امروز نحس است هر كسي برود شكست مي خورد رقيب من هم امروز مي آيد بيرون ما با هم امروز مي جنگيم چطور براي او سعد است براي من نحس است او پيروز مي شود من شكست مي خورم؟! «فَمَنْ صَدَّقَكَ فَقَدْ كَذَّبَ بِالْقُرْآنِ»^۵ اگر كسي حرف تو را گوش بدهد معلوم مي شود قرآن را قبول ندارد. آن وقت ما بايد بالذات و بالعرض را تشخيص بدهيم چه چيزي ذاتاً بد است، چه چيزي ذاتاً خوب است اگر معلوم شد چه چيزي ذاتاً بد است، چه چيزي ذاتاً خوب است بالعرض قابل علاج است. اگر معلوم شد زماني بد است و اين بد بودنش بالعرض است نه بالذات، آن با صدقه، با صله رحم، با امثال ذلك حل مي شود.

فرق تفسير آيه و تطبيق آن

در جريان تطبيق مستحضريد كه گفته مي شود تفسير مفهومي، معنايش اين نيست كه مثلاً در ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾^۶ يا ﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾^۷ يا آيه تطهير^۸ يا آيه مباهله،^۹ مفهوم معنا شده است تفسير را شأن نزول و روايات قطعي مفهوماً مشخص مي كند البته مفهوم كلي است مفهوم هرگز عين مصداق نخواهد بود ولي تطبيق هميشه هست؛ منتها تطبيق يا منحصر است يا غير منحصر ولي تطبيق را ديگر تفسير نمي گويند، مي گويند آيه مباهله، آيه تطهير، آيه ﴿بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ و مانند آن تفسير شده است به اهل بيت (عليهم السلام).

۵. وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

۶. سوره مائده، آيه ۳.

۷. سوره مائده، آيه ۶۷.

۸. سوره احزاب، آيه ۳۳.

۹. سوره آل عمران، آيه ۶۱.

آمدن مردی از راه دور و ترغیب «اصحاب قریه» به پذیرش سخن مرسلین

هنوز قصه تمام نشد ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ﴾ معمولاً افرادی که قدری مؤمن‌اند در همان دوردست مدینه زندگی می‌کنند. مردی با شتاب آمد او شنید که کار جدیدی در این منطقه پیدا شد عده‌ای آمدند ادّعای رسالت دارند، معجزه دارند عده‌ای از مستکبران حرف‌های اینها را نپذیرفتند تهدید به رجم کردند، تهدید به عذاب الیم کردند، او با سعی و کوشش و با سرعت خودش را رساند. اولاً حرف عاطفی زد که آنها را جذب کند فرمود «یا ایّها الرجال» یا فلان، فرمود: ﴿يَا قَوْمِ﴾ این خودش يك تعبیر عاطفی است همان‌طوری که انبیا هم تعبیر می‌کردند می‌گفتند: ﴿يَا قَوْمِ﴾ این يك حرف عاطفی است که طرف را از آن رقابت تند پایین می‌آورد. بعد فرمود اینها مُرسل‌اند این کارشناس بود اگر از راه معجزه بود فهمید، غیر معجزه بود فهمید، فرمود اینها مرسل‌اند ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ الف و لامش هم الف و لام عهد است.

آوردن دو دلیل بر مرسل بودن مرسلین

بعد همین را توضیح داد مرسل کسی است که الله کار بکند اینها الله کار می‌کنند، حرفشان الهی باشد اینها هم حرفشان الهی است، این دو عنصر محوری را آنها دارند؛ پس چرا شما نمی‌پذیرید؟! ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾ يك وقت است مأمور از جای دیگر است، حقوق‌بگیر جای دیگر است می‌گوید من از شما چیزی نمی‌خواهم این حقوق‌بگیر يك مؤسسه است اما کسی که از احدی چیز نخواهد او می‌شود پیغمبر. این ﴿لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾ که نکره در سیاق نفی است یعنی اصلاً از احدی اجر طلب نمی‌کند نه اینکه حقوق‌بگیر يك مؤسسه است این‌جا هم از شما چیزی نمی‌خواهد از هیچ کسی چیزی نمی‌خواهد ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾، «مَنْ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا أَجْرًا»، يك؛ ﴿وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾ نه «مهدیون» اینها خیلی هدایت شدند این اهتدا قوی‌تر از هدایت است مثل اقتدار که قوی‌تر از قدرت است اینها مهتدی‌اند خیلی هدایت یافتند برای اینکه حرف‌هایشان برهانی، معجزات هم که خواستید برایتان

انجام دادند از راه دور هم آمدند که شما را هدایت کنند چرا شما نمی پذیرید؟! ﴿اتَّبِعُوا﴾ کسی که این دو عنصر محوری را دارد: از هیچ کس کمک نمی خواهد اجر نمی خواهد الله قیام می کند و کمال هدایت هم دارد، خود من هم قبول کردم چرا قبول نکنم برای اینکه مرا به مبداء دعوت کردند اینها مرا به معادم دعوت کردند من هم بین مبداء و معاد راهی را باید طی کنم ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ﴾ خدایی را که ﴿فَطَرَنِي﴾ خدا مرا خلق کرد هر کسی من را خلق کرد باید او را پرستم؛ پس خدا را باید پرستم این صغرا و کبرا به شکل اول برای جمله اولی، خدا مرجع من است نزد او باید بروم، نزد او باید حساب بدهم و نزد هر کسی که باید حساب بدهم باید که دستور او را بپذیرم پس دستور خدا را می پذیرم چون خدا مبداء است، برهان اول؛ خدا معاد است، برهان دوم؛ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ﴾^{۱۰} حدّ وسط قیاس اول است، «هُوَ الْآخِر»^{۱۱} حدّ وسط قیاس دوم است. هم ﴿الَّذِي فَطَرَنِي﴾ را به صورت نتیجه ذکر فرمود و هم ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ را، این برای اینکه آخر این آیات با «نون» ختم می شود ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ فرمود و گرنه مثلاً «إِلَيْهِ أَرْجِع» گفته می شود. پس مرجع نهایی هستی اوست، هر مرجع نهایی هستی را باید پرستید، خدا را باید پرستید.

نامتناهی شدن فیض خدا در صورت اتصال به فیض الله

در جریان فیض خدا که آیا فیض خدا متناهی است یا نه؟ در بحث قبل اشاره شد که وقتی خدا چیزی به کسی عطا می کند بله، آن محدود است چیزی به کسی می دهد. يك وقت دست کسی را می گیرد به وجه خودش به مخزن خودش متصل می کند اگر دست او را گرفت و بالا برد و به وجه خودش متصل کرد بر اساس ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ^{۱۲} بر اساس ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^{۱۳} این وجه الله يك چیز دائمی است در بعضی از روایات

۱۰. سوره حدید، آیه ۳.

۱۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۱۵.

۱۲. سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱۳. سوره قصص، آیه ۸۸.

می بینید که دارد «نحن اسماء الله»، «نحن كلمات الله»،^{۱۴} «نحن وجه الله»،^{۱۵} «أين وجه الله الذي يتوجه به الأولياء»^{۱۶} که درباره انسان کامل است همین است وجه خدا، فیض خداست ظهور خداست. این ظهور نامتناهی است این ظهور وقتی که در قیامت جلوه گر شده است در صحنه قیامت معلوم می شود که ابدی است حدی ندارد بهشت که انقراضی ندارد اهل بهشت انقراضی ندارند؛ منتها اینها دائماً می گیرند آن خدایی که «دائم الفيض على البرية» است «دائم الفضل على البرية»^{۱۷} است آن فیض دائم او «لا انقطاع له ابدا»؛ منتها هر اندازه که نصیب مستفیض ها بشود اینها محدود است افراد عادی، مستفیض اند خدا به آنها فیض می رساند، انسان کامل، مثل وجود مبارك حضرت امیر و اهل بیت (علیهم السلام) به فیض الله متصل اند به وجه الله متصل اند «أين وجه الله الذي يتوجه به الأولياء» است می شود نامتناهی. اگر فعل خدا باشد، وجه خدا باشد که دیگر زوال پذیر نیست اما اگر چیزی خدا به کسی عطا کرده است آن بله محدود است.

امکان نقل قول افراد دیگر در قرآن و امضا یا رد آن

فرمود: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ خدای سبحان مرا خلق کرد و من باید او را بپذیرم و لا غیر. پرسش: ببخشید استاد! نقل قول های قرآن هم قابلیت تفسیر را دارد؟ مثلاً جایی را که قرآن دارد از دیگری نقل قول می کند این جا هم جای تأمل دارد مثل سایر فرازهایی که خود خداوند تبارک و تعالی فرموده؟

پاسخ: بله چون حرف انبیا را دارد نقل می کند آنچه خدای سبحان نقل می کند اگر سخن باطل باشد حتماً ابطال می کند ولی وقتی خدای سبحان چیزی را نقل می کند و بر آن صحه می گذارد و امضا می کند معلوم می شود مقبول الهی است؛ چه خدا چیزی را امضا کند یا چیزی را بفرماید. اگر آن شخص از راه دور آمد، حرفی را زد که از مکتب

۱۴. تحف العقول، متن، ص ۴۷۹.

۱۵. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۴۵.

۱۶. المزار الکبیر، ص ۵۷۹.

۱۷. مصباح الکفعمی، ص ۶۴۷.

انبیا گرفت گفت: ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ و قرآن کریم این را با صیغه قبول نقل کرده است این مورد امضای الهی است می شود قول خدا، چرا؟ برای اینکه خدا آن را امضا کرده؛ چه اینکه خدا چیزی را خودش بفرماید یا چیزی را که بعضی از شاگردان انبیای او یا انبیای او گفته باشند و خدا نقل بکند و در صد احتیاج باشد این هم کلام خداست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»